

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

در مقام دوم از اقل و اکثر ارتباطی عرض شد که شک در وجوب شرط است، که در این مقام هم گفتیم از دو قسم شرط بحث می‌کنیم شرطی که وجودش مستقل از مشروط است مثل وضو نسبت به نماز و یا شرطی که عرض است نسبت به معروض مثل ایمان نسبت به رقبه. گفتیم **محقق خراسانی** فرمودند در این قسم شک در اقل و اکثر برمی‌گردد به شک در متباینین لذا جای برائت نیست و احتیاط واجب است.

محقق خوئی در **مصباح الاصول** ج ۲ ص ۴۴۶ از این کلام **محقق خراسانی** پاسخ می‌دهند. خلاصه پاسخشان این است که **محقق خراسانی** یک خلطی بین مقام جعل و امثال دارند به این بیان که ما قبول داریم مکلف در زمان امثال وقتی می‌خواهد امر مولا را اطاعت کند، دو طرف تردیدش متباین هستند نماز متصف به طهارت یک فرد است و مباین است با نماز بدون اتصاف به طهارت، پس در مقام امثال اینها دو فرد متباین هستند. ولی شک و اجرای برائت در مقام جعل حکم است نه مقام امثال و در مقام جعل حکم این دو متباین نیستند به این معنا که ما شک داریم آیا مولا وجوب نماز را جعل کرده است بر روی مطلق نماز بدون قید طهارت یا نماز با قید طهارت؟ در قید زائد برائت جاری می‌کند، لذا درست است در مقام امثال متباینین هستند ولی در مقام جعل حکم، اقل و اکثر هستند لذا برائت جاری است.

ما عرض می‌کنیم که این کلام **محقق خوئی** اگر توجیه نشود به ظاهرش محذوری را که **محقق خراسانی** فرمودند دفع نمی‌کند. به عبارت دیگر اگر در مقام امثال گفتید متباینین هستند باز هم مشکل وجود دارد که احتیاط واجب است.

بیان مطلب: ملاک در وجوب احتیاط و عدم وجوب احتیاط چیست؟ روشن است احتیاط آنجا لازم است که اشتغال یقینی به قدر جامع مردد بین دو طرف است، یک طرف را که انجام می‌دهم فراغ یقینی پیدا نمی‌کنم لذا عقل می‌گوید احتیاط واجب است، نمی‌دانم نماز را قصر بخوانم یا تمام، علم اجمالی به قدر جامع دارم، نماز تمام را خوانده‌ام، هنوز احتمال می‌دهم نماز قصر بر من واجب باشد، اینگونه نیست که یقین به نماز تمام و شک در نماز قصر داشته باشم، یا تمام و یا قصر، عقل می‌گوید باید احتیاط کنی چون فراغ یقینی پیدا نکرده‌ای. در کجا احتیاط واجب نیست؟ این هم روشن است هر جا در مقام امثال یک طرف را که انجام دادم بتوانم بگویم معلوم الوجوب را انجام داده‌ام و طرف دیگر مشکوک است، اینجا علم اجمالی منحل است و احتیاط واجب نیست. در ما نحن فیه به **محقق خوئی** عرض می‌کنیم اگر واقعا در مقام امثال، دوران امر بین متباینین است که شما هم از **محقق خراسانی** قبول کردید، یقین دارم یکی از این دو نماز بر من واجب است، نماز میت یا با وضو یا بدون وضو، نماز میت بدون وضو را خوانده است آن طرف تباین هنوز نیامده است لذا علم اجمالی هنوز باقی است یا این فرد واجب است یا آن فرد واجب است، اگر متباینین هستند، طرف تباین، علم اجمالی و قدر جامع را تشکیل داده است لذا تا نماز با طهارت نخواند یقین به امثال ندارد لذا مشکل باقی است.

از نظر فنی پاسخ به این اشکال به صورت دقیق احتیاج دارد به دو مرحله بحث، در مرحله اول، ما کلامی را از **محقق اصفهانی** نقل می‌کنیم در تفاوت بین جزء و شرط، با این کلام **محقق اصفهانی**، پاسخ اشکال **محقق خراسانی** را می‌دهیم. در مرحله دوم یک تتمیمی خودمان داریم که اگر آن تتمیم مقصود **محقق خوئی** باشد توجیه کلام ایشان می‌شود و اشکال هم به کلام ایشان وارد نمی‌شود.

مرحله اول: فرق بین جزء و شرط چیست؟

محقق اصفهانی می‌فرماید هم در تکوینیات و هم در تشریعیات می‌بینیم بعضی از اشیاء دخیل در مأموریه اسمش را جزء می‌گذارند، بعضی از اشیاء دخیل را به آن می‌گویند شرط، فرق بین این دو چیست؟ ایشان می‌فرمایند فرقی نمی‌کند چه مرکبات تکوینی و چه مرکبات اعتباری، آنچه که مستقیم در غرض مولا دخیل است به آن می‌گوییم جزء و آن اشیائی که واسطه می‌شوند غرض مولا را به فعلیت می‌رسانند، خودشان جزء غرض نیستند به آنها می‌گوییم شرط.

مثلا در تکوینات ببینید غرض مولا ایجاد حرارت است، آنچه که مؤلّد غرض مولاست فرض کنید چوب است، ولی خشک بودن این چوب، تماس این چوب با کبریت تا حرارت و احتراق به وجود بیاید، این خشکی محل، عدم رطوبتش و تماس این چوب با کبریت، سبب فعلیت حرارت می‌شود که غرض مولاست. به این اشیائی که سبب می‌شوند غرض مولا را به فعلیت برسانند ولی خودشان دخیل در غرض نیستند به آنها می‌گوییم شرط.

در مرکبات اعتباری هم **محقق اصفهانی** می‌فرمایند همین است، نماز را ملاحظه نمایید، بعضی از اشیاء موجد غرض مولا هستند، رکوع، سجود، تشهد و سلام، اینها هر کدام قسمتی از غرض را تولید می‌کنند، اینها جزء هستند اما اشیائی هستند که سبب فعلیت این غرض می‌شوند، سبب می‌شوند اجزاء تأثیر درستش را داشته باشد، غرض از این جزء متولد شود. به اینها شرط می‌گوییم مثل وضو، وضو سبب می‌شود غرض از این اجزاء حاصل شود و نتیجه به وجود بیاید، اگر وضو نباشد غرض از این اجزاء حاصل نمی‌شود، مثل اینکه اگر تماس چوب با کبریت نمی‌بود غرض که حرارات بود ایجاد نمی‌شد. لذا **محقق اصفهانی** می‌فرمایند لسان تعلق تکلیف به شرط، غیر از جزء است، یک لسان دیگری دارد «**إذا قمتم إلى الصلوة فاعسلوا وجوهکم**» نماز یک چیز است و شستن صورت یک چیز دیگر است، وقتی می‌خواهی آن اجزاء را انجام بدهی وضو بگیر و بعد تعبیر می‌کنند که اجزاء وجوب نفسی دارد و شرائط وجوب غیری دارد، یعنی برای اینکه جزء به فعلیت برسد و غرض از او متولد شود، این شرط باید وجود داشته باشد، برای اینکه اجزاء نماز معراج مؤمن باشد، باید نماز با وضو و رو به قبله و با تستر باشد. بنابراین **محقق اصفهانی** با این تحلیل هویت جزء و شرط را تبیین کردند، جزء وجوب نفسی دارد شرط وجوب غیری دارد.

بعد بیان ایشان این است که می‌فرمایند در اقل و اکثر اگر شک در شرط داشته باشیم، مسأله خیلی روشن است که براءت جاری است. زیرا نسبت به اجزاء که وجوب نفسی دارند ما یقین داریم، نماز میت مرکب از این پنج تکبیر است، ما یقین داریم. شک ما در این است که آیا یک وجوب غیری برای این شرط که طهارت باشد حادث شده یا وجوب غیری حادث نشده؟

«**رفع ما لا يعلمون**» و قبح عقاب بلابیان می‌گوید بیانی بر این وجوب غیری ندارید پس نه عقاب دارید و نه وجوب غیری حادث شده است لذا همان نماز میت بدون طهارت را بخوان مجزی است. این نگاه **محقق اصفهانی** است.

مرحله دوم: تتمیم مختار

مرحله دوم بحث این است که کلام **محقق اصفهانی** و تحلیل ایشان از هویت شرط نسبت به بسیاری از شرائط مورد قبول است، همین تحلیل ایشان درست است ولی نسبت به برخی از شرائط با اینکه در لسان ادله مطمئن هستیم اینها شرط هستند ولی تحلیل **محقق اصفهانی** صحیح نیست.

بیان مطلب: اگر شرط وجود خارجی منفصل از مشروط داشته باشد، استقراء، کلام **محقق اصفهانی** را تأیید می‌کند. می‌گوید اینجا شرط سبب فعلیت غرض است و مطلب ایشان درست است. اما اگر شرط عارض بر معروض باشد، که قبلاً مثالهایش را بیان کردیم. اینجا شرط دو قسم می‌شود، در بعضی از اقسام با اینکه شرط عارض بر معروض است کلام **محقق اصفهانی** درست است یعنی شرط سبب فعلیت غرض است ولی خودش در غرض دخیل نیست. این سبب می‌شود جزء به فعلیت برسد.

مثال: گفته می‌شود در مجتهد عدالت شرط است، عدالت عرض عارض بر معروض است اینجا هم کلام **محقق اصفهانی** درست است و تعریف ایشان از شرط درست است، زیرا غرض از تقلید وصول به احکام الله است، اگر مجتهد عادل باشد سبب می‌شود فعلیت این غرض را، طبق هوای نفس حرف نمی‌زند، خلاف ما انزل الله فتوا نمی‌دهد، روی اغراض و احوای دیگران نظر نمی‌دهد. لذا عدالت سبب می‌شود فعلیت غرض حاصل شود، اما اگر عدالت نباشد سبب می‌شود غرض از اجزاء به فعلیت هم نرسد، لذا اینجا هم عدالت در حقیقت شرط است یعنی سبب می‌شود فعلیت اجزاء و به ثمر نشستن غرض را ولی قسم سومی داریم که عرض عارض بر معروض است، لسان ادله می‌گوید شرط است ولی این شرط دخیل در غرض است، بر خلاف کلام **محقق اصفهانی**، مثل ایمان نسبت به رقبه که توضیحش خواهد آمد.